

نویسنده: نعمان صدیق (Nauman Sediq).

منبع و تاریخ نشر: گلوبال ریسرچ «2019-02-04».

برگردان: پوهندزوی دوکتور سیدحسام «مل» .

افغانستان : از اشغال «شوروی» تا به «آزادی»

از امریکا

**Afghanistan : from „soviet“ occupation
to American ” liberation “**



روسای جمهور قبلی و کنونی امریکا «اوباما» و «ترامپ»

با رک «اوباما» در دوران انتخابات برای ریاست جمهوری در سال (2008) قبل از آنکه بعنوان رئیس جمهور ایالات متحده امریکا انتخاب شود ، او در ظاهر امر بگونه مصنوعی بین «جنگ درست» در افغانستان و «جنگ غیر عادلانه» در عراق را از هم جدا و متمایز ساخت یا بعبارہ ساده بین این دو نوع جنگ بشکل مصنوعی فرق گذاشت. طبق این تمایز نا درست ، او یعنی «اوباما» متعهد شد که نیروهای امریکایی را از عراق اخراج می نماید اما در عین حال ، وی اعلام کرد که شمار نیروهای امریکایی مستقر در افغانستان را افزایش میدهد .

مداخله یکجانبه در عراق طی سال (2008) توسط دولت جورج دبلیو بوش در میان رای دهندگان امریکایی به دیده نفرت و انزجار دیده شد یعنی که مورد نفرت آنها قرار

گرفت. از این رو، تعهد «اوباما» در دوره انتخابات اش مبنی بر خروج کامل نیروهای امریکایی از عراق، احساسات و واکنش‌های درمیان رای‌دهندگان بوجود آورد که با در نظر داشت همین اصل در ظاهر امر در اولین دوره ریاست جمهوری «اوباما»، تمام رای‌دهندگان به او بعنوان یک رییس جمهور «صلح طلب» در همه امور صلاحیت قاطعانه دادند.

«اوباما» با توجه به تعهدات زمان انتخاباتی اش موفق شد که در روز نخست ماه دسامبر سال (2011) بعنوان رییس جمهور نیروهای امریکایی خود را از عراق خارج کند اما در دوره دوم ریاست جمهوری خود تنها تعداد از نیروهای اشغالگر امریکایی را بشمول قوت‌های هوایی امریکا فقط چند سال بعد از اینکه دولت اسلامی در سال (2014) بر موصل و انبار هجوم بردند، باقی گذاشت.

مصونیت و یا تحفظ مرزها بین عراق و سوریه بسیار ضعیف و متزلزل بود، سیاست دولت «اوباما» برای پرورش و آموزش ستیزه جویان (اهل نزاع) علیه دولت سوریه برای سه سال اول جنگ سوریه در سال‌های (2011) تا (2014) دیر و یا زود به عقب رانده شد.

صرف نظر از این، زمانیکه رییس جمهور «بارک اوباما» تصمیم به خروج نیروهای امریکایی از (جنگ ناعادلانه) عراق گرفت، او در همان زمان متعهد شد که نیروهای بیشتر امریکایی را توأم با منابع و تجهیزات جنگی به (جنگ درست) افغانستان بفرستد.

در نتیجه تعداد نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا در افغانستان از (30000) نفر در طول دوران تصدی جورج دبلیو بوش نیوکان (محافظة کارنو) به بیش از (140000) نفر در زمان زمامداری «اوباما» ای به اصطلاح رییس جمهور «صلح طلب» افزایش یافت.

اکنون هیچکس نمیتواند ادعا کند که مفاهیم مثل (جنگ خوب) و (ستیزه جویان خوب) در قافیه موسیقیو پلئیک وجود داشته باشد. با اینحال بعد از مشاهدات و ملاحظاتی، بی‌ثباتی، خشونت، هرج و مرج مطلق، و نابسامانی‌ها ناشی از جنگ در کشور های ویران شده مثل افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، سودان جنوبی، سومالی و یمن، اظهارات هر کدام از مدافعان مبنی بر دفاع از (جنگ خوب) و (ستیزه جویان خوب) دفاع کاملاً دروغ و بیجا بوده و غیر ممکن است که همچو واژه‌ها را درست پنداشت.

گرچه که این سرشتاً تعجب آور میتواند باشد که اگر افغانستان در طول سالهای اشغال شوروی از سال (1979) تا سال (1988) بعنوان یک کشور اشغال شده توسط مخاطبان قابل اعتماد و توسط رسانه‌های اصلی ادعا شود، پس چگونه ایالات متحده امریکا پس از اشغال افغانستان از سال (2001) تا سال بعد به یک کشور آزاد و مستقل

تبدیل شد. یعنی ادعا شود که افغانستان با وجود اشغال توسط امریکا یک کشور آزاد و مستقل است؟

علاوه بر این اگر به اصطلاح (مجا هیدن افغان) که توسط اداره رونالد «رایگان» بنام (جنگجویان آزادی بخش) نامیده شدند و توسط اداره اطلاعاتی پاکستان (آی اس آی) و پول عربستان سعودی رهبری، سا زماند هی و حمایت میشدند در واقعیت امر یک مقام قانونی علیه اشغال شوروی در افغانستان تلقی میشد، پس با توجه به اصل منطق ثابت و استوار، آیا مقاومت در برابر اشغال امریکا در افغانستان میتواند بعنوان تروریسم مورد انتقاد قرار گیرد؟ یعنی چرا باید بر گروههای مقاومت علیه اشغال امریکا بر آنها نام تروریست گذاشت؟

در روند سیاست های بین المللی شیاطین همیشه دروغ میگویند و برای این دروغگوی شرایط را قرنیه سازی میکنند که این قرنیه سازی ها توسط متخصصین فکری، مخترعین سیاست خارجی، و مفسران سیاسی در هماهنگی با شرکت های رسانوی یا ارتباط جمعی کار سازی میشود و بعداً تعریف اصطلاح «تروریسم» توسط قدرت های غربی بطور عمدی مبهم و تعریف ناکرده باقی گذاشته میشود تا آنها بعنوان یک بهانه ای برای توجیه حضور نظامی و سیاست مداخله گرانه ای خود در کشورهای غنی از انرژی مثل در خاور میانه و بسا جاهای دیگر از آن استفاده بعمل آورند.

تهاجم و اشغال افغانستان و عراق به رهبری امریکا، یک تحلیل مقایسوی:

پس از حمله و اشغال افغانستان و عراق، زمانی که پروژه های «ساختن ملت» امریکا در این کشورهای بیچاره مفتضحانه شکست خورد، سیاستمداران امریکا فوراً متوجه شدند که آنها با شورش های بزرگ و ریشه دار رژیم علیه اشغال خارجی روبرو هستند؛ در نتیجه، ارتش اشغالگر، رویکرد (ضد تروریسم = counter terrorism) را به نفع یک استراتژی ضد شورشی (counter insurgency) تغییر داد.

یک استراتژی ضد شورش «COIN» اساساً از روش ضد تروریسم «CT» متفاوت است یعنی که همچنین شامل گفتگو، مذاکرات و حل و فصل سیاسی همراه با تاکتیک های اجباری اجرای قانون و عملیات نظامی و شبه نظامی در مقیاس محدود است.

فاکتورهای ریشه ای که عمدتاً برای ریشه کن کردن ستیزه جویی و شورش در هر نقطه از جهان است، تنها مذهب نیست، بلکه اقتصاد اجتماعی، تفاوت های قومی، حاشیه سازی گروه های مذهبی غیر واقعی و قومی و مذهبی و درگیری های متعاقب آن است. عقب ماندگی اجتماعی فرهنگی مناطق آسیب دیده و کنترل ضعیف مرکزی کشورهای توسعه یافته فقیر در مناطق روستایی و قبیله ای دور افتاده، آنها را بیشتر مستعد ابتلا به شورش مسلحانه می کند.

علاوه بر این، اگر نگاهی اجمالی به برخی از بدترین مناطق شورش آمیز آسیا و آفریقا داشته باشیم، منابع مالی، آموزش و مسلح کردن برخی گروه های ستیزه جویی توسط قدرت های منطقه ای و جهانی برای اهداف استراتژیک آنها نقش کلیدی ایفا می کنند.

در دهه «1980» در جنگ شوروی و افغانی، جهادگرایان افغانی به طور خودبه خود از هیچ جا به بیرون نرسیدند. قدرت های غربی با کمک پول عربستان و سازمان های اطلاعاتی پاکستان، به اصطلاح رونالد «ریگان» «جنگجویان آزادی» را در برابر سران یا نظامیان اتحاد شوروی سابق آموزش و پرورش دادند. این همان جهادیان افغان بود که بعداً به القاعده و طالبان تبدیل شدند.

به همین ترتیب، در طول جنگ های پروکسی در لیبی و سوریه، قدرت های غربی با کمک مشتری های منطقه خود، یک بار دیگر با آموزش جهادگرایان مسلح و مسلح ساختن شبه نظامیان قبیله ای علیه دولت های سرهنگ قذافی و بشار اسد را میتوان تذکر داد.

آیا این حیرت انگیز نیست که آن دسته از «شورشیان معتدل» بعدها به انصار الشریعه و گروه مبارزه اسلامی لیبی (LIFG) در لیبی تغییر یافتند؛ و دولت اسلامی، جبهه النصره، احرار الشام، جیش المسلمین و بسیاری دیگر از گروه های جهادی در سوریه؟

با وجود این، در «9 نوامبر» روسیه نمایندگان طالبان را از دفتر شان واقع در دوحه قطر و (11) کشورهای منطقه ای را از جمله چین، هند، ایران و پاکستان را بمنظور مذاکرات بین شورای عالی صلح افغانستان و اعضای طالبان برگزار کرد. این نشست نشان دهنده ظهور مجدد روسیه به عنوان یک قدرت جهانی استوار و نفوذ منطقه ای آن است.

در عین حال زمانی که این کنفرانس در مسکو برگزار شد، طالبان حملات هماهنگ را در ولایت شمالی یعنی در بغلان، در اولسوالی جاغوری در مرکز ولایت غزنی و در غرب افغانستان در ولایت فراه در مجاورت ایران سر و صورت دادند.

در واقع، طبق گزارش اخیر با زرس کل با زسازی افغانستان (سرمفتش خاص برای بازسازی افغانستان)، دولت کابل تحت حمایت ایالات متحده تنها «55» درصد از قلمرو افغانستان را کنترل می کند. لازم به ذکر است که سرمفتش خاص برای بازسازی افغانستان یک سازمان دولتی ایالات متحده است که اغلب آنها را بلند گذارش می دهد.

در واقع، تسلط حکومت کنونی افغانستان بیش از یک سوم از افغانستان را گسترش نمی دهد. در بسیاری از موارد، حکومت افغانستان مراکز ولسوالی های ولایات را کنترل می

کند و مناطق روستایی دورافتاده یا تحت کنترل طالبان قرار می‌گیرد و یا که برای تصرف آن بین طالبان و دولت درگیری صورت می‌گیرد.

اگر ما نگاه شگرفی به شورش در افغانستان داشته باشیم، دولت بوش با کمک اتحاد شمال در اکتبر « 2001 » پس از حمله تروریستی 11 سپتامبر، رژیم طالبان را سرنگون کرد. با این حال، از همان ابتدا، افغانستان برای دولت بوش دارای اولویت‌های کمتری بود.

شمار نیروهای آمریکایی مستقر در افغانستان بیش از « 30 » هزار نفر در دوران رییس جمهوری جورج بوش نادیده گرفته شد و به زودی پس از اشغال افغانستان، واشنگتن در مارس « 2003 » به عراق حمله کرد و تمام منابع و توجه و تمرکز آمریکا به عراق منتقل شد.

این دولت او باما بود که جنگ افغانستان را برای سیاست خارجی خود در سال « 2009 » پایه‌ریزی کرد و همچنین در سال (2011) در ماه دسمبر قوت‌های نظامی خود را با تعهدی که در زمان انتخابات ریاست جمهوری خود سپرده بود بغرض تحقق تعهد خود از عراق خارج ساخت. اوج سروصدای نیروهای آمریکایی در افغانستان طنین‌انداز بود یعنی که نیروهای آمریکایی در سال « 2010 » در حدود « 140 » هزار نفر را شامل می‌شدند، اما با وجود این همه قوت‌ها تا هنوز که هنوز است نیروهای آمریکایی نتوانستند تاثیر ثابت قابل ملاحظه بر شورش‌های بیرحمانه طالبان بگذارند یعنی که این نیروهای آمریکایی نتوانستند که طالبان را مواجهه به شکست سازند.

گفته می‌شود که طالبان جنگجویان سرسختی هستند که به نسبت شناخت و بلدیت کامل از سرزمین‌شان یعنی افغانستان تا کتیک‌های تهاجمی را از شکل « تاختن و گریختن » در مقایسه با خارجی‌ها بهتر بکار می‌برند. با این حال، حتی با توجه به استانداردهای خود، شورشیان طالبان در طول دو سال گذشته بر روی استروئیدها یا بر توان و قدرت خود استوار قرار دارند.

طالبان توانسته‌اند که نه تنها در قلمرو سنتی پشتونها در جنوب افغانستان مانند ولایت هلمند تسلط داشته‌اند، بلکه سرزمین‌های وسیع را در اکثر قلمرو افغانستان نیز در تحت کنترل خود دارند، از جمله در ولایات شمال افغانستان نیز شاهد آن بوده‌ایم که طالبان قلعه‌های سنتی که قبلاً در تحت تصرف اتحاد شمال بود و اکثر باشندگان آن شامل گروه‌های قومی تاجیک و ازبک هستند نیز به تصرف طالبان درآمده است. و چنین گفته می‌شود که عامل اصلی افزایش حملات طالبان طی دو سال گذشته به نظر می‌رسد که به نسبت کاهش تعداد نیروهای آمریکایی است چونکه در حال حاضر تنها

«14000» نفر امریکایی در افغانستان مستقر هستند و احتمالاً پس از اعلام دونالد ترامپ مبنی بر خروج نیروهای امریکایی از سوریه و حسب گزارش های رسیده از اینکه ترامپ میخواهد که تعداد نیروهای خود را در افغانستان نیز کاهش دهد که تا کنون تصمیم اخراج نیروهای خود را از افغانستان اعلام نکرده است ولی چنین ادعا شده است که ترامپ در اصل تصمیم دارد که تعداد نیروهای امریکایی در افغانستان را حد اقل با چند هزار نفر کاهش دهد.

----- **با تقدیم سلامها (2019-02-08)**